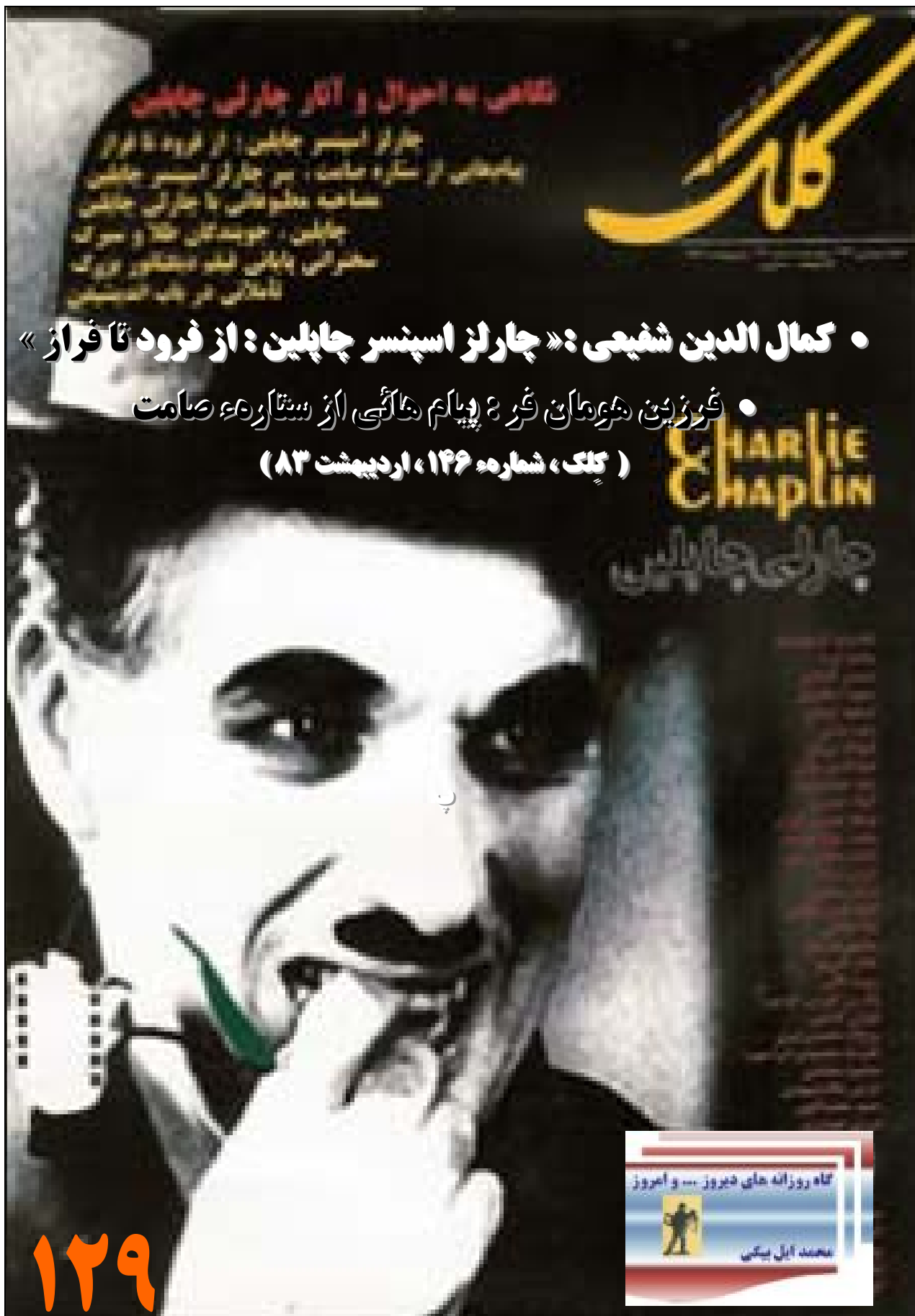




کمال

تلاشی به احوال و آثار چارلی چاپلین
چارلی اسپنسر چاپلین: از فرود تا فراز
چاپلین از ستاره صامت: به چارلی اسپنسر چاپلین
صاحبه معظمه خانم چارلی چاپلین
چاپلین: نبوغ‌های عظمی و سرگذشت
سفرهای پایانی لب‌های خندان و رویت
تأملاتی در باب انجمن‌ها

• کمال الدین شفیعی: «چارلز اسپنسر چاپلین: از فرود تا فراز»

• فرزین هوشمان فرد: پیام‌های از ستارهء صامت

(کلیک، شماره ۱۲۶، اردیبهشت ۸۳)

CHARLIE
CHAPLIN

چارلی چاپلین

۱۲۹





● ماهنامه فرهنگی / هنری / اجتماعی

شماره بی در پی ۱۴۶

دوره جدید شماره ۲۶

اردی بهشت ۱۳۸۳



پایه ۴ خرداد ۱۳۸۳ در این شماره می‌خوانید

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
میرکسری حاج سیدجواد
سر دبیر: محمدجواد خردمند
دبیر تحریریه: حسن اصغری
شعر: فرزین هومان فر
همکاران تحریریه:
حمید نعمت‌اللهی و کمال‌الدین شفیعی
امور اجرایی: بهرام فرهمندپور
روابط عمومی: بهناز علی‌پور
گرافیک و صفحه‌آرا: محمد مهدی صنعتی
طراح جلد: جواد آتشباری
ناظر فنی چاپ: مهدی واحدی

لیتوگرافی: اسپید ۶۷۰۹۳۷۰

چاپ: شامران ۷۸۹۸۸۲۱

صحافی: اندیشه ۷۹۱۲۲۸۶

پخش: پیام امروز ۶۴۹۱۸۸۷

شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه

نشانی: تهران، خیابان طالقانی، بین مفتح و بهار،

روبه‌روی بیمارستان ۵۰۲ ارتش، پلاک

۴۷۱، طبقه اول، واحد ۱۰۱

تلفن: ۸۳۱۹۹۱۳

تهران - صندوق پستی: ۱۳۱۴۵/۹۱۶

<http://www.kelkmag.com>

info@kelkmag.com

ISSN: 1017-415x

مطالب کلک، نمودار آرای نویسندگان آن‌هاست.
نقل مطالب با اجازه‌ی کتبی مجله یا نویسنده با ذکر مأخذ
مجاز است.
کلک از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است.
کلک از چاپ مطالبی که انحصاراً برای این نشریه ارسال
نشود، معذور است.
کلک در ویرایش و حک و اصلاح مطالب رسیده مختار
است.



۲ سخن با خوانندگان

مقاله

۳ چارلز اسپنسر چاپلین؛ از فرود تا فراز / کمال‌الدین شفیعی

۹ پیام‌هایی از ستاره صامت / فرزین هومان فر

۱۰ چاپلین، جویندگان طلا و سیرک / مسعود اوحدی

۱۶ بازجویی / فوزان کشاورز

۱۷ مصاحبه‌های مطبوعاتی / کیوان شاهد

۱۸ سخنرانی پایانی فیلم دیکتاتور بزرگ / حمید نعمت‌اللهی

۱۹ یک‌ه‌آواره کوچک / نیک و لگار / روزبه کافی

۲۳ تأملاتی در باب اندیشیدن / محمدرضا عدل

داستان ایرانی

۲۶ می‌شود کمی هم رقصید؟ / غلامرضا آذر هوشنگ

۲۹ ساک قرمز / محمدجواد خردمند

۳۰ باز می‌شود / از گنج تاسر / لیلا صادقی

۳۱ دریا‌های ماه / علیرضا محمودی (ایرانمهر)

۳۳ به خاطر یک نگاه / عادل قلی‌پور

۳۴ سهم من / فاطمه دهقان نیری

نقد داستان

۳۵ وجدان فردی و زنجیر همیشگی / فتح‌الله بی‌نیاز

داستان خارجی

۳۸ سینه سرخ / گور ویدال / ضیاء‌الدین ترابی

۴۱ ناخواست / آتون پچخوف / زهره براتی

شعر ایران

۴۵-۵۰ شمس آقاجانی، نازنین نظام‌شهیدی،

محمود معتمدی، ولد زن (کوروش کرم‌پور)،

ساغر شفیعی، زهرا جمشیدی‌فر، روح‌الله

محمودی قیری، سعید امکنتری

نقد شعر

۵۱ بازی لحن و کلمه در موقعیت اضطراب /

فرهاد حیدری گوران

شعر خارجی

۵۲ جان اشیری / محمد آرم

۵۳ یوسف کومانیاکا / الهام حیدری

سخنی با خوانندگان

چینی بر پیشانی، چالی بر گونه، طرح توأمانی ست
از خشم و خنده به چهره‌ی مخاطبان جدی هنر پیشرو امروز، که به
حکم بازگونی بایسته‌ها و روی داده‌های صاعقه‌وار، انسان نفس برینده‌ی امروز را به
عرصه‌ی کنش‌های مجال کشانده است.
واکنش‌هایی که از ورید هنر به انسان و از انسان به هنر تزریق می‌شود.
اسکار وایلد می‌گوید: «زندگی از هنر تقلید می‌کند». اما در حقیقت هر دو از هم نقش می‌پذیرند.
طرح و ارایه‌ی آرای تاریخ‌سازان در هر قالب و سبکی که باشد، یک ضرورت است. محرک و انگیزه‌ای
است برای آفرینش هنر و انسان از نو، خاصه امروز که مرزهای میان هفت خوان هنر فرو ریخته است،
واژه، رنگ، نور، خط، نت، کلام، ریتم، سکوت، صدا... و ده‌ها رسانه‌ی دیگر به هم آمیخته‌اند تا هنر را
به زندگی و زندگی را به انسان، زنده برسانند.
چارلی چاپلین، خالق خنده‌های تاریک، مبدایی ست تاریخی که تعریف هزاران ساله‌ی خنده را در
عرصه‌ی هنر درهم می‌ریزد و به حکم تنوع و توانایی اش خصلتی تازه به هنر امروز می‌بخشد و به‌رغم زبان
محدود رنگ و غایت صدا در فیلم‌های اش زمان و جهان دوران جنگ را به استهزای می‌گیرد و انسان دلتنگ
عصر خود را می‌خواند.

□ □ □

... من ایشان را فرموده‌ام که بخندند بر استادان بزرگ فضیلت و قدیسان و شاعران و (نجات‌بخشان
جهان) خویش، فرموده‌ام که بخندند بر فرزندان ماتم‌زده‌شان و بر هر آن کس که همچون مترسک
سیاه، ترسان - لوزان بر درخت زندگی نشسته است...

چنین گفت زرتشت (نیچه)
بخش سوم، ترجمه آشوری

کلک



□ تدوین، ترجمه و نگارش: کمال الدین شفیعی

«من در ۱۶ آوریل ۱۸۸۹، ساعت هشت شب، در «ایست‌لین» در «والورث» به دنیا آمدم. به زودی پس از آن به «وست اسکوار»، «سنت جورج رود» در «لامبث» کوچ کردیم. آن‌طور که مادرم نقل می‌کرد، جهان من سرشار از خوش‌بختی بود. وضع مناسبی داشتیم. در سه اتاق مبله، با چیدمان خوش‌سلیقه زندگی می‌کردیم. یکی از خاطرات گذشته‌ام این است که من و «سیدنی» هر شب، پیش از رفتن مادرم به تئاتر، یا مهربانی فراوان برای خوابیدن به رخت‌خوابی نرم و راحت برده می‌شدیم و نگره‌داری از ما به خانم خدمت‌کار سپرده می‌شد. در دنیای سه سال و نیمه‌ام انجام همه کاری امکان داشت. با آن‌که «سیدنی» چهار سال از من بزرگ‌تر بود، با هم شعبده‌بازی می‌کردیم. او سکه‌ای را می‌بلعید و بعد می‌توانست آن را از پس گردن، جادوگرانه ظاهر سازد. من هم این را بلد بودم: سکه‌ای نیم پنی را بلعیدم و مادر ناچار شد که دکتر را خبر بکند.»

چارلی چاپلین: از خود تا خرد

CHARLIE CHAPLIN



«چارلز اسپنسر چاپلین» در خانواده‌ای هنرمند به جهان آمد. مادرش، «هانا هیل»، از ایرلند بود. پدرش «چارلز چاپلین» اصلیت فرانسوی داشت. هر دو از هنرمندان «موزیک هال» و از بازیگران «وودویل» بودند. پدر صدایی رسا داشت و آواز می‌خواند. مادر کم‌دینی جدی، بنده پودازی ماهر و رقصنده‌ای چابک بود. «چارلی» بیش از یک سال نداشت که پدرش خانواده‌ی خود را ترک کرد. مادر با درآمد بیست و پنج پوند در هفته با کودکانش روزگار می‌گذراند. به علت سرماخوردگی شدید و عدم استراحت و اجبار در ادامه‌ی کارش، رفته‌رفته صدای خود را از دست داد و دیگر قادر به کار در «موزیک هال» نبود. برای گذران زندگی مجبور شد در میخانه بخواند و برقصد. در یکی از شب‌ها واقعه‌ی غم‌انگیزی اتفاق افتاد. مادر به ناگاه صدایش را به طور کامل از دست داد. «چارلی» که در آن هنگام پنج ساله و همراه مادرش بود، وقتی او را در چنین وضع و حال می‌بیند، به صحنه می‌پرد و شروع به خواندن ترانه‌ای قدیمی می‌کند. کارش مورد استقبال تماشاگران قرار می‌گیرد و از آن پس آوازخوانی، رقصیدن و پانتومیم را مدت‌ها ادامه می‌دهد. او در این باره می‌نویسد:

«این اولین ورود من به صحنه و آخرین برای مادرم بود.»

چند ماه بعد، در سال ۱۸۹۴، فقر دهشتناکی گریبان‌گیر خانواده می‌شود. مادر را به علت روان‌پریشی موقت در بیمارستان اعصاب بستری می‌کنند. «چارلی» هشت ساله برای گذران زندگی به گروه «واریته‌ی کودکان» به نام «هشت پسر بچه لانکاشیری»، که در شهرهای اطراف لندن برنامه اجرا می‌کرد، می‌پیوندد. او به هنگام همکاری با این گروه با دلچک‌ها و کم‌دین‌های برجسته‌ای آشنا می‌شود و می‌کوشد تا رموز کار خلاقانه‌ی آنان را بیاموزد. این دوره از زندگی‌اش، که سال‌های ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۷ را در برمی‌گیرد، از نخستین گام‌های حرفه‌ای او به‌شمار می‌آید.

مادر سلامتی خود را باز می‌یابد و بر آن

می‌شود تا پسرش را به خانه بازگرداند، چرا که معتقد است این کار برای پسر هشت ساله‌اش سنگین و توان‌فرواست. خود چرخ خیاطی اجاره می‌کند و می‌کوشد تا با دوختن پیراهن و بلوز هزینه‌ی زندگی کودکانش را تأمین بکند. «چارلی» نیز در این زمان به گل فروشی، پادویی در یک مغازه‌ی شمع فروشی، منشی‌گری مطب، شیشه‌گری، کارگری در چاپ‌خانه، سازنده‌ی اسباب‌بازی، کارگری در کارگاه نجاری، و آرایش‌گاه مشغول می‌شود. گه‌گاه نیز با گرفتن پنج شیلینگ در هفته درس رقص می‌دهد. او از کودکی خواندن و رقصیدن را از مادرش آموخت. در دوازده سالگی بالاخره کار تئاتریش آغاز می‌شود و با بازی‌های خلاقانه‌ی خود سخت‌مورد توجه‌ی تماشاگران و حنا مطبوعات قرار می‌گیرد.

در سال ۱۹۰۶ «چارلی» از طریق آزمون به گروه تئاتری «فرد کارنو» (Fred Karno)، که در انگلستان و کشورهای دیگر نمایش می‌داد، پذیرفته شد و با او رسماً قرارداد بستند. در سال ۱۹۰۹ گروه به پاریس سفر می‌کند و در «فولی بورژه» نمایش می‌دهد. در این سفر بازی و شیوه‌های اجرایی خلاقانه‌ی «چارلی» چنان مورد توجه قرار می‌گیرد که «کلود دوبوسی» - آهنگ‌ساز نامدار فرانسوی - او را به لژ مخصوص خود فرا می‌خواند و مورد تشویق قرار می‌دهد.

در سال ۱۹۱۳ گروه تئاتر «کارنو» به ایالات متحده‌ی آمریکا سفر می‌کند. «چارلی» چنان در کارش می‌درخشد که «مک سنت» (Mack Sennet)، سینماگر و کم‌دین نامدار آمریکایی تصمیم می‌گیرد او را وارد عرصه‌ی سینما بکند و تصمیم‌اش را نیز به اجرا می‌گذارد و در نوامبر ۱۹۱۳ با این کم‌دین جوان و باهوش انگلیسی قرارداد همکاری می‌بندد.

«چارلی» پس از به سر رسیدن قراردادش با گروه «کارنو» به استودیوی «کیستون» (Keyston) می‌رود و همکاری‌اش را با «مک سنت» می‌آغازد و نخستین نقش سینمایی خود را در فیلم «در گذران زندگی»

اجرا می‌کند. بازی‌اش مورد توجه سینماگران و منتقدین قرار می‌گیرد. در این دوره او هفته‌ای یک فیلم بازی می‌کرد. رفته‌رفته نوشتن فیلم‌نامه و سپس کارگردانی را به تجربه گذاشت و روزی‌به‌روز بر دامنه‌ی دانش و مهارت‌های خود در سینما افزود. موضوع بیشتر فیلم‌های این دوره اگرچه به دور از واقعیات زندگی نبود، اما بیشتر جنبه‌های سرگرم‌کننده داشت. از میان همین فیلم‌ها می‌توان آثاری چون «یک روز پرمشغله»، «پول و دینامیت» یا «عشق پنجره‌ی تیلی» و غیره را نام برد. او در استودیوی «کیستون» در سی و پنج فیلم به‌عنوان بازیگر و کارگردان شرکت داشت. «چارلی» پس از یک سال همکاری با «مک سنت»، به استودیوی «ای‌سی‌ئی» (Essanay) رفت. در این جا او چهارده فیلم را کارگردانی و در آن‌ها بازی کرد و روزی‌به‌روز بر شهرت خود در آمریکا و جهان افزود. فیلم‌های این دوره نشان می‌دهند که او گام‌هایش را آگاهانه‌تر برمی‌دارد و خلاقانه‌تر عمل می‌کند. او در همین دوره شخصیت خانه‌به‌دوش تهی‌دستی را می‌آفریند که همواره مورد تحقیر و اجحاف قرار می‌گیرد. «چارلی» با آفرینش این شخصیت فرو دست، زرفای تراژیک زندگی در جامعه‌ای نابرابر را عینیت می‌بخشد. این خانه‌به‌دوش به یک شخصیت جهانی بدل می‌شود و تماشاگران در هر جای این جهان او را در کنار خود می‌بینند. «چاپلین» می‌گوید:

«کمدی باید واقعی و الهام گرفته از زندگی باشد. کمدی‌های من از همین زندگی روزانه‌ی مردم است که با کمی چاشنی مبالغه، سعی می‌کنم جنبه‌های مختلف آن را نشان بدهم.»

درباره‌ی فیلم‌های نخستین خود می‌گوید:

«در آغاز فقط به خاطر خودم فیلم می‌ساختم. وقتی از موضوعی خوشم می‌آمد و مطمئن می‌شدم که برای تفریح و لذت یک انسان فرو دست مناسب است، دست به کار می‌شدم. مگر من همان انسان فرو دست نبوده‌ام؟»

«چارلی» اکنون با آگاهی بیشتری به قدرت هجو و طنز، سلاح‌های پرنده‌ی نقد اجتماعی، پی می‌برد و در فیلم‌های خود از آن‌ها بهره می‌گیرد. خندیدن و اندیشیدن را مد نظر قرار می‌دهد. او در استودیوی «ای‌سنی» با برداشتی خلاقانه و طنزآلود از داستان «کارمن» نوشته‌ی «پروسپر مریمه» فیلمی با همین نام می‌سازد. آخرین صحنه‌های فیلم غیرمنتظره است:

«چارلی» از «کارمن» می‌خواهد به سویس بازگردد. دختر پاسخش را با تمسخر می‌دهد. او خنجرش را بیرون می‌کشد و اول دختر و سپس خود را می‌کشد. گاوپازی که معشوق تازه‌ی «کارمن» است از راه می‌رسد و بالای سر آن دو می‌ایستد. در همین هنگام «چارلی» که نقش زمین و به ظاهر مرده است، لگدی به پشت معشوق می‌زند و او را از صحنه بیرون می‌اندازد. پس از آن هر دو مرده از جفاهای خود برمی‌خیزند. در نمای آخر فیلم، «چارلی» با تمسخر خنجری را که قلابی و تیغه‌اش نرم است و برندگی ندارد، به تماشاگران نشان می‌دهد. این فیلم واکنشی هجوآمیز بود از ملودرامی که هالیوود از این داستان ساخت. فیلم‌های «خانه به دوش»، «بانک»، «شغل جدید او»، «شبی در خارج»، «گرفتار باران» و غیره محصول سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ می‌باشند.

«چاپلین» درباره‌ی تیپ سینمایی خود در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی چنین می‌گوید:

«لباسی را که در فیلم‌هایم می‌پوشم، کمک بزرگی است تا بتوانم انسان فرو دست را نشان بدهم. کلاه کوچک نماد حیثیت، سیل نشانه‌ی خودستایی، کت تنگ و شلوار گشاد نمودار فقر، عصای خیزران با آن حرکات خاص خود، بیان‌کننده‌ی کشتی است به سوی اعمال قهرمانی. این فرو دست می‌کوشد تا دلیرانه با جهان روبه‌رو شود. بلوف می‌زند، اما خودش خوب می‌داند که توانایی‌هایش تا چه حد است. او چنان آگاهانه وجودش را می‌شناسد که حتا به خود نیز می‌خندد و کمی هم احساس ترحم می‌کند.»

«چاپلین» در فوریه‌ی سال ۱۹۱۶ به

«کمپانی میوچوال» (Mutual-Co) می‌رود و در این‌جا هم هشت فیلم می‌سازد که فیلم‌های «مهاجر»، «ولگرد»، «یک ساعت بعد از نیمه شب»، «خیابان بی‌سر و صدا»، «مهاجران» و غیره از آن جمله‌اند. از ویژگی‌های مهم و برجسته‌ی آفرینش‌های این دوره از آثارش تسلط بر فنون سینمایی، موتاژ هوشمندانه و بازناب موضوع به شیوه‌ای اندیشمندانه است. از شاهکارهای دوره‌ی رشد و شکوفایی‌اش در سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ ساختن فیلم‌هایی چون «زندگی یک سگ»، «دوش فنگ»، «دو شکست»، «پسر بچه» و «طبقه‌ی تبل» است. هر یک از فیلم‌ها می‌خنداند، می‌گریاند و انسان را به تفکر وامی‌دارد. واقعیت این است که در هر کمدی عناصر تراژیک و در هر تراژدی عناصر کمدیک وجود دارند. «چاپلین» بر این امر کاملاً واقف بود و در این باره چنین می‌گوید:



«من از تراژدی نفرت دارم. زندگی به اندازه‌ی کافی غم‌انگیز هست. من از رویدادهای تراژیک به این خاطر استفاده می‌کنم تا بتوانم زیبایی را بهتر نشان بدهم. در زیبایی‌ها هم عناصر تراژیک وجود دارند.»

در جای دیگر عقیده‌اش را درباره‌ی کمدی چنین بیان می‌کند:

«کمدی در حقیقت چیزی جدی است... مردم حقیقت را می‌خواهند. هنرمند باید همین را در کمدی به آن‌ها نشان بدهد.»

از دیگر ویژگی‌های خلاقانه کارش در بستر تکاملی، خلق نوعی از هنر بازیگری و شخصیت کمدیک به عنوان «کمدی کاراکتر» است. تماشاگر همواره این شخصیت را در قالب خانه‌به‌دوشی تهی دست می‌بیند که با ستم‌دیدگان و تحقیرشدگانی چون خود مهربان است و به یاری آنان می‌شتابد و با زورمندان متفرعن بدستیزه برمی‌خیزد. او برخلاف کمدین‌های آن روزی در امریکا سعی نمی‌کند با ایجاد فضایی جنجالی و هیجان‌های صرفاً خنده‌دار تماشاگران را سرگرم سازد و با اعمال آکروباتیک تند و تیز شگفتی‌شان را برانگیزاند. بازی او آرام، دراماتیک، همراه با تعمق و نرمش خاصی است. او با بهره‌گیری از «کمدی دل‌آرته» در ایتالیا و بازیگران پانتومیم انگلیسی سبک و شیوه‌ی خاص خود را ابداع می‌کند. بهره‌جویی از سنن کمدیک بازیگری چنان بر پویایی و نوگرایی‌هایش افزود که هیچ‌کس یارای برابری با او را ندارد.

۲

«چاپلین» نخستین سفر اروپایی‌اش را پس از مهاجرت به امریکا، در سال ۱۹۲۱ می‌آغازد و با استقبال پرشور مردم کوچه و خیابان، هنرمندان، ادیبان، دانشمندان و سیاست‌مداران روبه‌رو می‌شود. مردم همه‌جا او را از خود می‌دانند. بی‌آن که دچار تفرعن شود، به میان آنان می‌رود. در برلین به محله‌های کارگری می‌رود. با معلولین جنگ اول جهانی در این شهر دینار می‌کند و درمی‌یابد که مهر و انسان‌گرایی هنرمند در مردم چه تأثیر شگرفی بر جای می‌گذارد.





۳

«چاپلین» سفر دور جهان را پیش می‌گیرد. به سوئیس، ایتالیا، هند، سنگاپور و ژاپن می‌رود. همه جا مردم با شور و هیجان فراوان او را می‌پذیرند. در این سفر او «شهروند جهانی» به شمار می‌آید. در توکیو، به وسیله یکی از ناسیونالیست‌های ژاپنی مورد سوء قصد نافرجامی قرار می‌گیرد و خوش بختانه آسیبی به او نمی‌دهد. رهبر این گروه بعدها در دادگاه چنین گفت:

«ما معتقدیم که جنگ با امریکا ضروری است تا از ناسیونالیست‌های ژاپنی اعاده حیثیت شود. براساس برنامه‌ی ما می‌بایست نخست‌وزیر، «اینو کای» و آقای «چاپلین» کشته شوند.»

«چاپلین» به امریکا برمی‌گردد و فیلم «عصر جدید» را می‌سازد. در همین هنگام فاشیست‌های آلمانی به قدرت می‌رسند. نظریه پردازان مرتجع آنان مقوله‌های «نژاد برتر»، «فضای حیاتی» و «آلمان برتر از همه» را مطرح می‌کنند و زمینه‌های لازم را برای برافروختن آتش جنگ مجدد فراهم می‌آورند. در اروپا و امریکا بسیاری از اندیشه‌وران و هنرمندان به فاجعه‌ای که در حال تکوین است، هشدار می‌دهند، اما سیاست‌مداران گوش شنوایی ندارند. «چمبرلین»، نخست‌وزیر وقت انگلستان، با «هیتلر» سازش می‌کند. چندی بعد، در سال ۱۹۳۸، ارتش هیتلری اتریش را اشغال می‌کند و پس از آن چک اسلواکی را به تصرف خود درمی‌آورد.

«چاپلین» با نگرانی به این روند می‌نگرد. قصد داشت فیلمی درباره‌ی «ناپلئون» بسازد. پسرش می‌نویسد: «او می‌خواست در کنار «گرتا گاربو» نقش اول را بازی بکند و «ژان رنوار» هم آن را کارگردانی نماید.»

«چاپلین» از این کار منصرف می‌شود و در اندیشه‌ی آن است که اثری علیه فاشیسم بیافریند. در سال ۱۹۳۸ دست به نوشتن فیلم‌نامه‌ی «دیکتاتور بزرگ» می‌زند. در

استقبال بی‌نظیر مردم اروپا خشم زورمندان امریکایی را چنان برمی‌انگیزاند که خبرنگاری در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی، پس از بازگشت او به امریکا، می‌پرسد: «آقای چاپلین، شما بلشویست هستید؟»

«نه.»

«پس چرا به اروپا می‌روید؟»

بسیاری از پژوهشگران زندگی و آثار «چاپلین» بر این عقیده‌اند که این هنرمند نایغه برای قدرت‌مندان امریکایی هیچ‌گاه «فردی مطلوب» نبوده و همواره به وسیله سلاطین رسانه‌ها مورد یورش ناجوان‌مردانه قرار می‌گرفت. به انواع گوناگون به او تهمت می‌زدند، زندگی خصوصی‌اش را دستاویز قرار می‌دادند تا او را در برابر افکار عمومی بی‌اعتبار سازند. «مردی لایبلی»، «هنرمندی زن‌پاره» و «خارجی ناخوانده» از جمله عناوینی بودند که به این نایغه نسبت می‌دادند.

«چاپلین» پس از بازگشت از اروپا فیلم‌های «زافر»، «زنی در پاریس» و اثر جاودانی‌اش «جویندگان طلا» را آفرید. فیلم‌های «سیرک»، «روشنایی‌های شهر» دستاوردهای هنرمندانه‌ی بعد است.

فاشیسم رفته‌رفته در اروپا پا می‌گیرد. «موسولینی» در ایتالیا به قدرت می‌رسد. در ایالات متحده‌ی امریکا نیز هواداران فاشیسم و نژادپرستان در یک صف واحد وارد میدان می‌شوند. انسان‌گرایی و صلح‌دوستی «چاپلین» بر خشم آنان می‌افزاید به طوری که در مطبوعات خود این پرسش را مطرح می‌کنند: «آیا چاپلین یهودی است؟»



اول سپتامبر ۱۹۳۹ ارتش هیتلری با توطئه‌ای ساختگی به لهستان یورش می‌برد و جنگ دوم جهانی آغاز می‌شود. انگلستان را شب و روز بمباران می‌کنند. در این میان رژیم هیتلری بسیاری از مردم بی‌گناه و هنرمندان را در اردوگاه‌های کار اجباری به قتل می‌رساند. اندیشه‌وران، ادیبان، دانشمندان و هنرمندان آلمانی و دیگر کشورها به اجبار تن به مهاجرت می‌دهند. «توماس من»، «برتولت برشت»، «والتر بنیامین»، «فویشت وانگر»، «آلبرت آینشتاین»، «هنس آیزار»، «کورت وایلی» و چندین صد تفکر دیگر از اینان به امریکا و انگلستان مهاجرت می‌کنند. «چاپلین» با بسیاری از آنان دوست است و رفت‌وآمد دارد و به علت خصلت انسان‌گرایانه‌ی خود، ضد جنگ و خون‌ریزی و با هنرمندان آلمانی در یک صف می‌ایستد. فیلم‌نامه‌ی «دیکتاتور بزرگ» به پایان می‌رسد و فیلم‌بردای از آن مصادف است با حمله‌ی ارتش آلمان به لهستان. فیلم در سال ۱۹۴۰ به پایان می‌رسد و نمایش داده می‌شود. مطبوعات امریکایی، به ویژه هواداران هیتلر، سخت به او می‌تازند. برایش نامه‌های تهدیدآمیز می‌فرستند، اما او هراسی به خود راه نمی‌دهد.

فیلم «دیکتاتور بزرگ» با طنز و هجوی کوبنده و هنرمندانه فاشیسم و فاشیست‌ها را به سخره می‌گیرد و این با مذاق سوداگران اسلحه سازگار نیست.

در اوت سال ۱۹۴۲، هیتلر به اتحاد

کمدی باید واقعی و الهام گرفته از زندگی باشد. کمدی‌های من از همین زندگی روزانه‌ی مردم است که با کمی چاشنی مبالغه، سعی می‌کنم جنبه‌های مختلف آن را نشان بدهم.

۶

جماهير شوروی حمله می‌کند و تا دروازه‌های مسکو پیش می‌رود. پس از به قدرت رسیدن «روزولت» در آمریکا، بسیاری از هواداران صلح در جهان خواستار کمک به این کشور و گشودن جبهه‌ی دوم علیه آلمان می‌شوند. «چاپلین» نیز با آنان هم‌آواز می‌شود و در گردهمایی گوناگون شرکت کرده و سخن‌رانی می‌کند. هواداران فاشیسم در آمریکا بر خشم و نفرت خود به او هرچه بیشتر می‌افزایند. هر جا که فیلم‌هایش را نشان می‌دهند دست به تظاهرات و خراب‌کاری می‌زنند.

۴

جنگ به پایان می‌رسد، اما جنگ سرد دامن می‌گستراند. از سال ۱۹۴۷ جنبش ضد دموکراسی در آمریکا شکل می‌گیرد. «مک‌کارتیسم» رفته‌رفته چهره می‌نمایند و لیه‌ی تیز حمله‌اش را به سوی هنرمندان و انسان‌گرایان آمریکایی و مهاجران آلمانی نشانه می‌گیرد. «چاپلین» فیلم‌نامه‌ی «مسیو وردو» را می‌نویسد و جلو دوربین می‌برد و آماده‌ی نمایش می‌کند. در همین زمان «سنتور جوزف مک‌کارتی» رسماً جنگ علیه دیگراندیشان پشرو را می‌آغازد. کمیسیون فرعی تحقیقات ارگان‌های دولتی آمریکا در سنا تشکیل می‌شود. «مک‌کارتی» را به ریاست این کمیسیون برمی‌گزینند. «کمیته‌های فعالیت ضد آمریکایی» در همین کمیسیون بنیاد می‌نهند و از آن پس خشن‌ترین شیوه‌ها در پیگرد و سرکوبی افراد و سازمان‌های مترقی به کار می‌آیند. ارباب، تهدید، شانتاژ، ترور، تهمت و افترا و به محاکمه کشاندن افراد از این جمله‌اند.

«کمیته‌ی فعالیت ضد آمریکایی» در چند نامه «چاپلین» را به علت فعالیت‌های «کمونیستی» و پاسخ‌گویی در این‌باره فرا می‌خواند و او در نامه‌ای چنین پاسخ می‌دهد:

«من کمونیست نیستم و در زندگی‌ام تاکنون نیز به هیچ‌یک از سازمان‌های سیاسی وارد نشده‌ام. من کسی هستم که می‌توان به او لقب محرک صلح را داد. امیدوارم که این موجب آزارتان نشود.»

به هنگام نمایش فیلم «مسیو وردو» عده‌ای در بیرون سینما گرد آمدند و با حمل پلاکارت‌هایی چون:

«چاپلین یک‌زن‌بازه است!»

«چاپلینین ناسپاس. دوست کمونیست‌ها!»

«چاپلین را به روسیه بفرستید!»

سعی داشتند تا از نمایش فیلم جلوگیری کنند.

«چاپلین» را به شکل‌های گوناگون تحت فشار قرار می‌دهند، اما او تسلیم نمی‌شود و پس از پایان فیلم «روشنایی صحنه» سفر اروپایی خود را با ترک همیشگی ایالات متحده‌ی آمریکا آغاز می‌کند. پس از مهاجرت «چاپلین» از این کشور، دادستان کل آمریکا، «مک گرانی» رسماً اعلام می‌کند:

«من به کارمندان اداره‌ی مهاجرت دستور داده‌ام که چارلز اسپنسر چاپلین، بازیگر انگلیسی را چنان‌چه دوباره وارد ایالات متحده‌ی آمریکا شود، فوراً دستگیر کنند. براساس توافق با مسؤولان ایالتی تصمیم گرفتم چاپلین یا هر مهاجر تازه‌واردی را در جزیره‌ی «الیز» زندانی کرده تا بعداً درباره‌ی سرنوشت آنان تصمیم نهایی گرفته شود.

همان کسانی که از نیم‌قرن پیش تاکنون با فیلم‌های خود اخلاقیات آمریکا را نابود کرده‌اند.»

«چاپلین» پاسخ دادستان کل را از لندن در روزنامه‌ی «نیو یورکی «نیشنال گاردین» چنین می‌دهد:

«من خیلی وقت است که برای آمریکا مفید نیستم. دیگر هیچ‌گاه به آن‌جا برنخواهم گشت حتا اگر حضرت مسیح (ع) رئیس‌جمهوری ایالات متحده‌ی آمریکا شود.»

۵

«چاپلین» با خانواده‌اش در سال ۱۹۵۲ برای همیشه آمریکا را ترک می‌کند و به انگلستان

من از تراژدی نفرت دارم. زندگی به اندازه‌ی کافی غم‌انگیز هست. من از رویدادهای تراژیک به این خاطر استفاده می‌کنم تا بتوانم زیبایی را بهتر نشان بدهم. در زیبایی‌ها هم عناصر تراژیک وجود دارند.

من خیلی وقت است که برای آمریکا مفید نیستم. دیگر هیچ‌گاه به آن‌جا برنخواهم گشت حتا اگر حضرت مسیح (ع) رئیس‌جمهوری ایالات متحده‌ی آمریکا شود.



سال ۱۹۷۷ از تپش بازیستاد و زندگی‌اش در جاودانگی راه بی‌پایان خود را می‌پیماید. ■

برای فراهم آوردن این نوشته از منابع زیر بهره گرفته شد:

- 1 - Charles Chaplin: Die Geschichte Meines Lebens, S. Fischer Verlag 1964.
- 2 - Charles Chaplin: Hallo Europa, Paul. List Verlag 1928.
- 3 - Charles Chaplin Jr: Mem. Vater Charlie Chaplin, Dima Verlag 1961.
- 4 - Joe Hembus: Charlie Chaplin und seine Filme, Wicheln Heyne Verlag 1972.
- 5 - Horst Knietsch: Film Gesten und heute, uranian Verlag 1967.
- 6 - Theodor Huff: Charlie Chaplin, New York / Berlin 1951.

«چاپلین بی‌تردید یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های بازیگری تمام زمان‌هاست.» «آیزن‌اشتاین»، سینماگر نامدار شوروی، او را چنین می‌ستاید:

«چاپلین جایگاه هم‌سانی را در میان استادان بزرگ طنز در پیکار علیه ظلمت به خود اختصاص می‌دهد. او در کنار آریستوفانس، اراسموس، فرانسوا رابله، جانسانتان سوئیفت، فرانسوا - ماری آرنود و ولتر ایستاده است.»



«آندره مالرو» نویسنده‌ی مشهور فرانسوی می‌نویسد:

«من فیلمی دیده‌ام که اصلاً وجود ندارد. اسمش زندگی چاپلین است. ارمنی‌هایی که فیلم کرایه می‌دهند آن را از پیوند ماهرانه‌ی تمام فیلم‌های کونه چارلی تدوین کرده‌اند. نتیجه بسیار ارزشمند و باشکوه بود. اسطوره‌ی چارلی در این جاو در شفاف‌ترین شکل خود نشان داده می‌شود.»

قلب این نابغه‌ی انسان‌گرا و اسطوره‌ی ماندگار در ۲۵ دسامبر

می‌رود. مردم لندن استقبال شایسته‌ای از او می‌کنند. رفتار ناشایست و تحقیرآمیز سنای امریکا او را وامی‌دارد تا فیلم‌نامه‌ی «سلطانی در نیویورک» را به پایان برساند و کارگردانی بکند. فیلم در سال ۱۹۵۷ در لندن به نمایش درمی‌آید. نمایش فیلم در امریکا ممنوع می‌شود. در این فیلم «کمیسون تحقیق» و شیوه‌ی ارباب و سرکوب حاکمیت پلیسی با طنز و هجوی بی‌سابقه و هنرمندانه به نقد گرفته شود. آخرین فیلم او «کنسی از هنگ‌کنگ» است که در آن «مارلون براندو» و «سوفیا لورن» بازی می‌کنند و خود نیز نقش کوچکی را برعهده دارد.

«چاپلین» در زندگی انسانی بود که هرگز دچار خودخواهی و خودمحوری نشد. از الکل، که خانواده‌اش را به تباهی کشاند، نفرت داشت. ولخرج و لاپرواخی نبود. در سیر تکامل هنری خود بی‌وقفه می‌آموخت و آموخته‌هایش را به آزمون می‌گذاشت. فیلم‌نامه می‌نوشت، کارگردانی و بازی می‌کرد، تدوین‌گری خلاق و مبتکر بود. برای فیلم‌هایش موسیقی می‌ساخت و هنگامی که دیگران بازی می‌کردند و او بی‌کار بود حناپشت‌دوربین فیلم‌برداری هم قرار می‌گرفت. موسیقی فیلم‌های «روشنایی‌های شهر»، «عصر جدید»، «دیکتاتور بزرگ»، «جویندگان طلا»، «سیو وردو» و آثار اولیه‌اش را خود ساخت و شگفتی بسیاری از آهنگ‌سازان برجسته‌ی جهان را برانگیخت. هنگامی که قرار شد ساخته‌های موسیقایی‌اش در صفحه پر شود، خود رهبری ارکستر را برعهده گرفت.

«چاپلین» در سال ۱۹۵۴ به خاطر تلاش در راه صلح و دوستی میان ملل، برنده‌ی جایزه بین‌المللی صلح از شورای جهانی صلح شد. هنرمندان، ادیبان، دانشمندان و پژوهشگران به او لقب «نابغه» دادند و بزرگ‌ترین هنرمند سده‌ها به‌شمار می‌آورند. «گئورگ لوکاچ» درباره‌اش چنین می‌نویسد:





□ فرزین هومان فر



تعریف چارلی در سه سطر:

سرزندگی را پیش‌وند زندگی می‌کند: آن‌چه را که از انسان روز در رخ شده، در کارناوالی به نمایش می‌گذارد. با جابه‌جایی نقش‌ها، به بازتابِ واقعیات تلخ می‌پردازد، بی‌پیوستن به آن‌ها، و این خود خطی ست که امروز در نقد هنر پیش‌رو، هنوز حرف اول را می‌زند، و پویایی این نما از او انسانی پیوسته معاصر می‌سازد.

ف. هومان فر

- در پایان، همه چیز یک شوخی است.
- خنده، دردستان است، مسکن - و - آرامش آفرین.
- زندگی، در نمای نزدیک، یک تراژدی و در نمای دور، یک کمدی است.
- روز بی‌خنده، روز تلف‌شده‌ای ست.
- تنها یک چیز باقی می‌مانم، فقط یک چیز: - دلقک - و این مرا در سطحی بالاتر از هر سیاستمدار می‌نشانند.
- یک ولگرد، یک مرد موقر، یک شاعر، یک خیال‌یاف، یک بی‌کس و کار، همیشه اما سرشار از امید - و - حادثه.
- برای پول بود، که به کار روی کردم و سر از هنر در آوردم. مردم از این راه بی‌نصیب اگر می‌گذرند، ربطی به من ندارد.
- کل مایحتاج ام، برای ساختن یک کمدی: یک پارک، یک پلیس و یک دختر زیباست.
- بی‌هیچ ایده‌ای از نقش، به محض تغییر لباس - و - گریم، تیپ تازه در من، نقطه می‌یست و تا لحظه‌ی ورود به صحنه، متولد می‌شود.
- باور ندارم که عامه‌ی مردم می‌دانند چه می‌خواهند، و این انجاست که من در حرفه‌ی خود به آن رسیده‌ام.
- غمگین‌ترین تصور من، خو گرفتن به تجمل است.
- همه‌ی فیلم‌های ام، پیرامون ایده‌ی درگیری ساخته شده‌اند، فرصتی که من، ظاهر شدن در نقش یک مرد کوچک اندام موجه را مایوسانه جدی می‌گیرم.
- بازیگران در پی طرد شدن‌اند و اگر نشوند، خود، خوشتن را طرد می‌کنند.
- همه‌اش همین است: بی‌خیالی و خامت اوضاع، کلاه و کراوات‌ام را مرتب می‌کنم، عصای ام را برمی‌دارم حتا اگر در جا، با کله بر زمین فرود آمده باشم. ■

چارلی چاپلین

منبع:

اینترنت، سایت چارلی چاپلین.